

قصیده «بهار» سروده شاعر تیره چشم روشن بین، رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹) شاعر بزرگ عصر سامانی و پدر شعر فارسی است.
 شاعر در این قصیده به توصیف یکی از مظاهر صنع الهی می پردازد. زبان قصیده روان و ساده و از نمونه های خوب سبک خراسانی است. رودکی در این «توصیف» می کوشد خواننده را هرچه بیشتر به طبیعت نزدیک کند و زیبایی های آن را به تصویر کشد. وجود چنین توصیفاتی از طبیعت موجب شده است که رودکی را «نایبای مادرزاد» ندانند. عقیده صاحب نظران این است که رودکی بعداً نایبنا شده است. گزیده این قصیده زیبا را با هم می خوانیم.

بهار

- ۱ آمد بهار خُزم با رنگ و بوی طیب*
- با صد هزار زینت و آرایش عجیب
- ۲ چرخ بزرگوار یکی لشکری بگرد*
- لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب*
- ۳ آن ابر بین که گرید چون مرد سوگوار
- و آن رعد بین که نالد چون عاشق کئیب*
- ۴ خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه گاه
- چونان حصار می ای که گذر دارد از رقیب*
- ۵ یک چند روزگار، جهان دردمند بود
- به شد که یافت بوی سمن* را دوای طیب
- ۶ باران مشک بوی ببارید نوبه نو*
- وز برف برکشید یکی حله قصب*



آثر: جلالی فراهانی

۷ لاله میان کشت درختد همی ز دور
چون پنجه عروس به تننا شده خضیب*
۸ بلبل همی بخواند بر شاخار بید
سار از درخت سرو مرورا شده مجیب*

کمال‌الدین اصفهانی همچون پدرش جمال‌الدین شاعری پرمایه و برجسته است. — همان‌طور که در تاریخ ادبیات خوانده‌اید — وی در خلق معانی تازه‌دستی توانا داشت و از این رو به «خلاق المعانی» مشهور گردید.

این قصیده سرای بزرگ بیشتر به مدح خاندان صاعد اصفهانی، جلال‌الدین خوارزمشاه و اتابک سعد زنگی پرداخت و اواخر عمر را به عزلت و انزوا گذراند. کمال‌الدین اصفهانی در سال ۶۳۵ هجری به دست مغولان به قتل رسید. خلق مضامین جدید و علاقه به التزامات دشوار و آوردن ردیف‌های مشکل از ویژگی‌های شعر اوست. در این درس، گزیده‌ای از قصیده «برف» او را می‌خوانیم.

برف

- ۱ هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف
کویی که لقمه‌امی است زمین در دهن برف
- ۲ مانند پنبه دانه که در پنبه تعیبه است^۱
اجرام^۲ کوه‌هاست نهان در میان برف
- ۳ ناکه فتاد لرزه بر اطراف روزگار
از چه؟ زیم تاختن ناگهان برف
- ۴ کشتند ناامید همه جانور ز جان
با جان کوهسار چو پیوست جان برف
- ۵ چاه مقع^۳ است همه چاه خانه‌ها
انباشت به کوهر یباب سان^۴ برف
- ۶ در خانه‌ها ز بس که فرود آمده است برف
نابد به حلق خانه فرو هیچ نان برف
- ۷ از نان و جامه خلق غنی کشتی اربدی
از آرد یا ز پنبه تن ناتوان برف



- ۸ از بس که سر به خانه هر کس فرو برد
سرد و کران و بی مزه شد میمان برف
- ۹ گرچه سپید کرد همه خان و مان ما
یارب سياه باد همه خان و مان برف
- ۱۰ وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است
کاسباب عیش دارد اندر زمان برف
- ۱۱ آن را که پوشش و می و خرگاه و آتش است
وقت صبح مژده دهد بر نشان برف
- ۱۲ نه همچو من که هر نفس از باد زمهریر^۴
پیغام های سرد دهد بر زبان برف
- ۱۳ دست تپی به زیر زرخدان کند ستون
و ندر هوا همی شمرد پود و تان^۵ برف
- ۱۴ دل تنگ و مینوا چو بطان^۶ بر کنار آب
خلقی نشسته ایم کران تا کران برف
- ۱۵ گر قوتم بدی ز پی قرص آفتاب
بر بام چرخ رفتی از نردبان برف

توضیحات



- ۱- فراهم کرد، آماده ساخت. «کردن» در فارسی قدیم به معنی «ساختن» به کار می‌رفته است.
- ۲- روی دادن: نشان دادن چهره؛ حصاری: زندانی؛ رقیب: نگهبان و مراقب. شاعر ظاهر شدن گاه‌به‌گاه خورشید را از میان ابرهای تیره بهاری به مردی زندانی تشبیه کرده است که گاه‌گاهی بر زندانبانش گذر می‌کند و خود را به او نشان می‌دهد.
- ۳- قصیب: در اینجا «فَصَب» منظور است به معنی کتان تُنُک. حَلَّةُ قَصِیب: حریر نازک و توری.
- ۴- سیماب سان = جیوه مانند. چاه مقنَع: چاهی بوده است که المقنَع هر شب از آن صورت ماهی به رنگ جیوه به آسمان می‌فرستاد.
- ۵- پود و تان همان تار و پود است.



خودآزمایی

- ۱- شاعر در بیت پنجم درس بهار، درمان دردمندی روزگار را در چه دانسته است؟
- ۲- در شعر بهار یک نمونه تشبیه مرکب بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۳- آرایه‌های بیت پنجم درس برف را پیدا کنید و درباره آنها توضیح دهید.
- ۴- شاعر اشباع شدن مردم را از برف چگونه به تصویر کشیده است.
- ۵- دو نمونه طنز تلخ در شعر برف پیدا کنید.
- ۶- مقصود از «پیغام‌های سرد» چیست؟

درس بیست و هفتم

سال ها تو سنگ بودی دل خراش
آزمون را یک زمانی خاک باش
در بهاران کی شود سرسبز سنگ
خاک شو تا گل برآید رنگ رنگ
مولوی

فریدون مشیری (متولد ۱۳۰۵) از شعرایی است که در هر دو حوزه سنتی و نیمایی شعر گفته است. در شعر مشیری روانی، سادگی و لطافت دیده می شود. او در بعضی سروده هایش به مسائل اجتماعی پرداخته است. «گناه دریا»، «تشنه طوفان»، «نایافته»، «ابر»، «ابر و کوجه»، «آه باران» و «از خاموشی» مجموعه هایی از سروده های اوست.

دعوت به جنب و جوش و پیوستن به رستاخیز طبیعت در شعر «شکوه رُستن» مشیری به خوبی مشاهده می شود. این شعر را با هم می خوانیم.

شکوه رُستن

چگونه خاک نفس می کشد؟

- بیندیشیم:

چرخ مهربانِ غریبی!
شکست چهره مهر،
فسرد دیده خاک،
مکافت زهره سنگ!

پرنندگان هوا دسته دسته جان دادند
گل آورانِ چمن، جاودانه پژمردند

در آسمان و زمین، هول کرده بود کمین،
به شکنجای زمان، مرک کرده بود درنگ!
به سر رسیده جهان؟

- پاسخی نداشت پسر

دوباره باغ. بخندد؟

- کسی نداشت یقین

چه ز مهر بر غریبی ...!

چگونه خاک نفس می کشد؟

- بیاموزیم:

شکوه رستن، اینک،

طلوع فرورین

کداخت آن همه برف،

دمید این همه گل،

شکفت این همه رنگ!

زمین بر ما آموخت:

ز پیش حادثه باید که پای پس نکشیم

مگر کم از خاکیم؟

نفس کشید زمین، ما چرا نفس نکشیم؟



اثر: جلالی فراهانی



خود آزمایی

۱- مولوی سنگ و خاک را نماد چگونه آدم‌هایی دانسته است؟

۲- مراد شاعر از کلمات «بیندیشیم» و «بیاموزیم» چیست؟

۳- صور خیال بند اول شعر را استخراج کنید.

نیایش

خداوندا شتم را روز گردان
چو روزم بر جهان پیروز گردان
شبی دارم سیاه، از صبح نوید
در این شب رو سپیدم کن چو خورشید
تویی یاری رس فریاد هر کس
به فریاد من فریاد خوان رس
به آب دیده طفلان محروم
به سوز بینه پیران مظلوم
به داور داور فریاد خواهان
به یارب یارب صاحب گناهان
به محتاجان در بر خلق بته
به مجروحان خون بر خون نشسته
به دور افتادگان از خان و مان ها
به وردی کز نوآموزی برآید
به آهی کز سر موزی برآید
به ریحان نثار اشک ریزان
به قرآن و چراغ صبح خیزان
به مقبولان خلوت برگزیده
به معصومان آلائش ندیده
به هر طاعت که نزدیکت صواب است
به هر دعوت که پشت متجرب است
که رحمی بر دل پر خونم آور
وزین غرقاب غم بیرونم آور

(نظامی - خسرو و شیرین)